

گوید معن بن عیسی، از سعید بن سائب طائفی، از پدرش، از یزید بن اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: \* در جنگ حنین همراه مشرکان شرکت کرده و سپس اسلام آورده است و افتخار مصاحبت با پیامبر پیدا کرده و کنیه‌اش ابو حازه بوده است.

### عبدالله بن مُعَيَّة سوانی

گوید وکیع بن جراح و حُمَید بن عبدالرحمان رواسی، از سعید بن سائب طائفی ما را خبر داد که می‌گفته است از پیرمردی از قبیله سِوَاءَة که از خاندان عامر بن صعصعة و نامش عبیدالله بن مُعَیبه بود شنیدم که می‌گفت: \* به روزگار جنگ طائف دو مرد از یاران رسول خدا کنار دروازه بنی سالم کشته شدند. جنازه آنان را به حضور پیامبر بردند و چون این خبر به آن حضرت رسید پیام فرستاد که آن دو را همان جا که کشته شده‌اند یا جایی که پیام آور برسد به خاک بسپارند. آن دو را در فاصله جایی که کشته شده بودند و محل اقامت رسول خدا (ص) به خاک سپردند.

وکیع ضمن این حدیث گفته است که عبیدالله بن مُعَیبه به روزگار رسول خدا یا نزدیک به آن زاده شده است، و حُمَید می‌گفته است دوره جاهلی را درک کرده بوده است.

### ابورزین عقیلی

نامش لقیط و پسر عامر بن منتفق است.

گوید عفان بن مُسَلِّم و ابوالولید هشام طیالسی و یحیی بن عباد همگی گفتند شعبه، از نعمان بن سالم، از عمرو بن اوس، از ابورزین برای ایشان حدیث کرده که: \* به محضر پیامبر (ص) رسیده است و گفته است: ای رسول خدا! پدرم پیری سخت فرتوت است و او را توان گزاردن حج و عمره و کوچ کردن نیست. پیامبر (ص) فرموده‌اند: «خودت به نیابت پدرت حج و عمره بگزار».

محمد بن سعد می‌گوید: ابوالولید موضوع «کوچ کردن» را نگفته است ولی عفان و یحیی بن عباد گفته‌اند.

## ابوطریف<sup>۱</sup>

در طائف پس از این گروه که گفته شد  
فقیهان و محدثان دیگری بوده‌اند

عمرو بن شریذ بن سُوید ثقفی<sup>۲</sup>

## عاصم بن سفیان ثقفی

از عمر بن خطاب روایت کرده است.

## ابو هندیه

از عمر بن خطاب روایت کرده است. او پدر محمد بن ابی هندیه است که سعید بن مسیب از  
او روایت می‌کند.

## عمرو بن اوس

ابن حدیفه ثقفی. از پدر خویش روایت کرده است.

## عبدالرحمان بن عبدالله

ابن عثمان بن عبدالله بن ربیع بن حارث بن حبیب بن حارث بن مالک بن خُطیط بن جُشم بن

۱ و ۲. ابن سعد شرحی برای ابوطریف و عمرو بن شریذ نیاورده است.

ثقیف. مادرش ام حکم دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است. و معاویه بن ابی سفیان دایی اوست. به عبدالرحمان، ابن ام حکم هم گفته می‌شود. پدر بزرگش عثمان بن عبدالله در جنگ حنین درفش مشرکان را بر دوش داشته است و علی بن ابی طالب (ع) او را کشته است و پیامبر (ص) فرموده است: «خدای او را از رحمت خویش دور بدارد که به قریش کینه می‌ورزید».

عبدالرحمان بن عبدالله از عثمان بن عفان حدیث شنیده است. او والی کوفه و مصر شده است و فرزندزادگانش امروز ساکن دمشق هستند.

### وکیع بن عُذُس

نام او را شعبه از گفته یعلی بن عطاء همینگونه آورده است و او برادرزاده ابورزین عُقیلی است. کینه‌اش ابومصعب بوده و از عموی خود ابورزین روایت کرده است. یعلی بن عطاء از او روایت کرده است. حماد بن سلمه و ابو عوانه نام پدر وکیع را به صورت حُدس گفته‌اند و روایات ایشان به صورت «از یعلی بن عطاء از وکیع بن حُدس» است.

### یعلی بن عطاء

او در سالهای پایانی پادشاهی بنی امیه به واسط آمده و در آن شهر مقیم شده است. شعبه و هُشیم و ابو عوانه و یاران ایشان از او حدیث شنیده‌اند.

### عبدالله بن یزید طائفی

به سال یکصد و بیست درگذشته است.

### بشر بن عاصم

ابن سفیان ثقفی. از پدر خویش روایت کرده است.

وکیع از محمد بن عبدالله بن افلح طائفی، از بشر بن عاصم بن سفیان ثقفی روایت می‌کند که می‌گفته است \* عمر بن خطاب کارگزاران و جمع‌کنندگان زکات را در آغاز تابستان گسیل می‌داشته است.

### ابراهیم بن میسرہ

### عُطَيْف بن ابی سفیان

به سال یکصد و چهل درگذشته است.

### عُبَید بن سَعْد

### محمد بن ابی سُؤید

### ابوبکر بن ابی موسی بن ابی شیخ

### سعید بن سائب طائفی

همان کسی است که وکیع و حُمَید رواسی و معن بن عیسی از او روایت کرده‌اند.

### عبدالله بن عبدالرحمان

ابن یعلی بن کعب ثقفی. وکیع و ابو عاصم نبیل و ابونعیم و محمد بن عبدالله اسدی و جز

ایشان از او روایت کرده‌اند.

### یونس بن حارث طائفی

وکیع بن جراح و ابو عاصم نبیل و جز آن دو از او روایت کرده‌اند.

### محمد بن عبدالله بن افلاح طائفی

وکیع و جز او از او حدیث شنیده‌اند.

### محمد بن ابی سعید ثقفی

### محمد بن مُسَلِم

ابن سَوَسَن طائفی و مقیم مکه شده است. وکیع بن جراح و ابونعیم، و معن بن عیسی و جز ایشان از او روایت کرده‌اند.

### یحیی بن سلیم طائفی

او در مکه مقیم شده و در همان شهر درگذشته است و چرم می‌ساخته است - دباغی می‌کرده است.

## نام اصحاب رسول خدا (ص) که در یمن ساکن بوده‌اند

### أبيّض بن حَمّال

او مازنی و از قبیلهٔ حَمَیر است.

محمد بن سعد گوید، عبدالمنعم بن ادریس بن سنان می‌گفت \* أبيض از قبیلهٔ ازد بود. از گروه فرزندزادگان عمرو بن عامر که در مأرب<sup>۱</sup> مقیم شده بودند.

گوید موسی بن اسماعیل، از محمد بن یحیی بن قیس مازنی، از پدرش، از ثمامه بن شراحیل، از سُمی بن قیس، از شَمَیر، از خود ابیض بن حَمّال ما را خبر داد که می‌گفته است \* به حضور پیامبر (ص) رفته و خواهش کرده است منطقهٔ ملح را در اختیار او بگذارند و رسول خدا چنان فرموده‌اند. گوید همینکه أبيض پشت کرد و رفت مردی به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا! متوجه بودید که چه چیزی را در اختیار او گذاشتید؟ آب سرشار و پیوسته را که کاستی نمی‌پذیرد به او واگذار کردید. پیامبر (ص) از تصمیم خود برگشت. او می‌گوید به پیامبر (ص) عرض کردم چه بخشهایی از درختان اراک در اختیارم قرار می‌گیرد؟ فرمود: آنچه که در دسترس شتران سالخورده - دامهای چراکننده - نباشد.<sup>۲</sup>

گوید عبدالله بن زبیر حُمَیدی از فرج بن سعید، از عمویش، از پدرش، از گفتهٔ جد خود ابیض بن حَمّال ما را خبر داد که می‌گفته است \* در مدینه به حضور رسول خدا رسیده

۱. قلفشندی در نهایهٔ الارب فی معرفةٔ انساب العرب، چاپ علی خاقانی، بغداد، ۱۳۷۸، ص ۳۷۶ می‌گوید مازنی‌ها شاخه‌یی از قبیلهٔ ازد هستند.

مأرب. شهری که مرکز حکومت پادشاهان مُعِی بن یمن بوده و در سه یا چهار منزلی صنعاء قرار داشته و در دامنهٔ کوههای حضرموت بوده است. سد مأرب آنجا بوده و به آن سبا نیز گفته می‌شده است. به ترجمهٔ تقویم البلدان، ابوالفداء، ص ۱۳۳ مراجعه شود.

۲. مَلَح از سرزمین‌های مأرب است. این حدیث در لسان العرب ذیل کلمهٔ خف و هم در نهایهٔ ابن اثیر آمده و توضیح داده شده و با توجه به گفتهٔ آنان ترجمه شد.

است و اسلام آورده است به شرط آنکه سه برادر از قبیله کنده که در جاهلیت برده او بودند از لحاظ وابستگی به او وابسته باشند و با رسول خدا با پرداخت هفتاد حُلّه صلح کرد. و از آن حضرت خواست منطقه مَلَحْ یعنی مَلَحْ شذا را که در ناحیه مَأْرَب است در اختیارش بگذارند. پیامبر (ص) نخست پذیرفتند و سپس از او خواستند که آن را فسخ کند و او چنان کرد. آن گاه رسول خدا زمین و آبی و بیشه‌یی را در منطقه جَوْف که جایگاه قبیله مراد است در اختیار او گذاشتند.<sup>۱</sup>

گوید عبدالله بن زبیر حُمیدی از فرج بن سعید، از عمویش، از پدرش و او از گفته پدر بزرگ خود یعنی ابیض بن حَمَّال ما را خبر داد که می‌گفته است \* بر چهره‌اش لکه‌یی بدون مو و همراه با خارش و سوزش وجود داشته که از دور دیده می‌شده و چهره‌اش را مشخص می‌ساخته است. رسول خدا (ص) او را فراخوانده و بر چهره‌اش دست کشیده‌اند و از آن هنگام نشانی از آن برجای نمانده است.

### فروة بن مُسَيِّك

ابن حارث بن سلمة بن حارث بن ذؤیب بن مالک بن منبه بن عظیم بن عبدالله بن ناجیه بن یحابر. این یحابر همان مراد بن مالک بن اَدَد و از قبیله مَذْحِج است.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالله بن عمرو بن زهیر، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* فروة بن مُسَيِّك مرادی به سال دهم هجرت در حال کناره‌گیری از قبیله کنده و برای پیروی از پیامبر (ص) به حضور ایشان آمد. فروة مردی شریف بود و چون به مدینه رسید سعد بن عبادة او را به خانه خویش برد و فردای آن روز به حضور پیامبر که در مسجد نشسته بودند رفت و سلام داد و گفت: ای رسول خدا! من به نمایندگی افراد قوم خود آمده‌ام. پیامبر پرسیدند کجا فرود آمده‌ای؟ گفت: در خانه سعد بن عبادة. رسول خدا فرمود: خداوند به سعد بن عبادة برکت دهد. از آن پس هرگاه رسول خدا در مسجد می‌نشست فروة به حضورش می‌آمد و قرآن و فرائض اسلام و احکام آن را می‌آموخت. پس از چندی رسول خدا (ص) او را به کارگزاری قبایل مراد و زُبَید و مذحج

۱. جَوْف در لغت به معنی زمین هموار است و نام چند جاست. از جمله بخشی از سرزمین قبیله مراد، یا قوت حموی در معجم البلدان ذیل این کلمه به تفصیل بحث کرده است.

گماشت و او در آن منطقه گردش می‌کرد. رسول خدا خالد بن سعید بن عاص را همراه او برای جمع آوری زکات گسیل فرمود. خالد بن سعید تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت پیوسته همراه فروة بود.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالله بن عمرو، از محجن بن وهب خزاعی، از گفتهٔ قوم خویش ما را خبر داد که می‌گفته‌اند \* پیامبر (ص) به فروة بن مسیک دوازده وقیه جایزه دادند و او را بر شتری گزیننه سوار کردند و حله‌یی بافت عمان بر او ارزانی داشتند.

گوید واقدی، از گفتهٔ عبدالله بن عمرو بن زهیر، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* پس از رحلت رسول خدا (ص) فروة بن مسیک بر اسلام پایدار ماند و همراه کسانی که از او پیروی می‌کردند به مخالفان خود حمله می‌برد و آن‌چنان که دیگران مرتد شدند او مرتد نشد.

محمد بن سعد می‌گوید: هشام بن محمد کلبی می‌گفت که فروة بن مسیک شاعر بوده است.<sup>۱</sup>

## قیس بن مکشوح

نام اصلی مکشوح، هُبَيْرَة و پسر عبد یغوث<sup>۲</sup> بن غَزِيل بن سلمة بن بدا بن عامر بن عَوْثَان بن زاهر بن مراد است. هُبَيْرَة سالار قبیلهٔ مراد بوده است. و چون تهیگاه او را با آتش داغ کرده‌اند به مکشوح معروف شده است. پسرش قیس سوارکار دلیر مذحج بوده است. او به حضور پیامبر (ص) رسیده و اسلام آورده است و هموست که اسود عنسی مدعی پیامبری در یمن را کشته است.

۱. به نقل مرحوم دکتر حمیدالله در الوثائق، رسول خدا برنامه وصول زکات را برای فروة به صورت مکتوب تسلیم او فرمودند. به ترجمه وثائق، به قلم این بنده، تهران، ۱۳۶۵ ش، صص ۱۸۱ و ۲۴۷ مراجعه فرمایید. ضمناً در پابریک الکامل، ج ۱، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۳۴۱ این بیت معروف  
وما إن طَبْنَا (به همین صورت) جین ولکن  
منایانا و دولة آخرینا  
به فروة نسبت داده شده است.

۲. یغوث نام یکی از بنهای اعراب است که در آیه ۲۳ سوره نوح نامش آمده است و برای آگهی بیشتر به هشام بن محمد کلبی، الاضام، ترجمه استاد دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶ مراجعه فرمایید.



## عمرو بن معدی کرب

ابن عبدالله بن عمرو بن عَظْم بن عمرو بن زبید صغیر و این زبید صغیر همان منبه بن ربیعه بن سلمه بن مازن بن ربیعه بن منبه است که نسب همهٔ قبیلهٔ زبید به او می‌رسد و از شاخه‌های قبیلهٔ مذحج است. عمرو بن معدی کرب سوارکار نامور عرب است.

گوید واقدی، از گفتهٔ عبدالله بن عمرو بن زهیر، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمرو بن معدی کرب همراه ده‌تن از افراد قبیلهٔ زبید به مدینه آمد. و هنگام ورود به مدینه درحالی که لگام شتر خود را در دست داشت پرسید سالار خاندان بنی عمرو بن عامر در این سرزمین کیست؟ گفتند: سعد بن عباده. او همچنان مرکب خویش را در پی خود می‌کشید و کنار خانهٔ سعد بن عبادهٔ آن را بر زمین نشانده. سعد به پیشواز او آمد و خوشامد گفت و فرمان داد بار او را پیاده کردند و او را گرمی و پاس داشت و شامگاه او را به حضور پیامبر (ص) برد. عمرو بن معدی کرب اسلام آورد و روزی چند در مدینه بماند. پیامبر (ص) همان‌گونه که به دیگر نمایندگان پاداش داده بود او را هم پاداش داد. عمرو به سرزمین خود برگشت ولی پس از رحلت رسول خدا همراه مرتدان یمن از دین برگشت و سپس مسلمان شد و به عراق کوچ کرد و در فتح قادسیه و دیگر جنگها شرکت کرد و پسندیدهٔ آزمون داد.

## صُرْد بن عبدالله ازدی

او ساکن منطقه جُرش بود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید عبدالله بن عمرو بن زُهَیر، از منیر بن عبدالله ازدی برای من نقل کرد که \* صُرْد بن عبدالله ازدی همراه ده و چندتن از قوم خود به مدینه آمد و در خانهٔ فروه بن عمرو بیاضی منزل کردند. او آنان را گرمی داشت و پذیرایی کرد و ایشان ده روز پیش او ماندند. صُرْد از همهٔ آنان خردمندتر و آگاه‌تر بود و در مجلس پیامبر (ص) حاضر می‌شد. پیامبر (ص) را از او خوش آمد و او را بر مسلمانان قومش فرمانده ساخت تا همراه کسانی که مسلمان شده‌اند با مشرکان یمن پیکار کند و او را به خیراندیشی نسبت به

همراهانش سفارش فرمود. او به فرمان پیامبر(ص) از مدینه به جُرش رفت. جرش در آن روزگار شهری استوار و بسته بود. پاره‌یی از قبایل یمن در آن متحصن شده بودند. سرد آنان را به اسلام دعوت کرد هرکس مسلمان شد رهایش ساخت و به خود نزدیک کرد و هرکرا خودداری کرد گردن زد و سپس با آنان پیکار کرد و بر ایشان پیروز شد و روزگاری دراز آنان را می‌کشت.

محمد بن سعد گوید واقدی، از گفته محمد بن صالح، از موسی بن عمران بن مناح ما را خبر داد که \* به هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت صُرد بن عبدالله ازدی کارگزار ایشان بر جُرش بود.

### نَمَطُ بن قیس

ابن مالک بن سعد بن مالک بن لای بن سلمان بن معاویه بن سفیان بن آرْحَب، از قبیله همدان است. او به سال دهم هجرت همراه گروهی از قوم خود به مدینه و حضور رسول خدا آمد. پیامبر(ص) پرداخت مقداری گندم را برای او مقرر فرمود که تا امروز به افراد خاندانش پرداخت می‌شود.

### حذیفه بن الیمان ازدی

گوید محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح، از موسی بن عمران بن مناح ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا(ص) رحلت فرمود و کارگزار آن حضرت بر منطقه دبا<sup>۱</sup> حذیفه بن الیمان ازدی بود.

۱. دبا نام منطقه و بازاری در عمان است و شهری که در اشعار و اخبار دوره جاهلی از آن نام برده شده است. ضمناً باید توجه داشت که این حذیفه غیر از جناب حذیفه بن الیمان صحابی بسیار محترم و صاحب سر حضرت ختمی مرتبت است. به شماره‌های ۱۶۴۸ و ۱۶۴۷ الاصابه مراجعه شود.

## صخر غامدی

از قبیله ازد است.

### قیس بن حُصین ذی الغُصّة

ابن یزید بن شداد بن قنان بن سلمة بن وهب بن عبدالله بن ربیعة بن حارث بن کعب از قبیله مذحج است.

گوید: قیس بن حُصین همراه خالد بن ولید به حضور پیامبر (ص) رسید و آن حضرت او را بر بنی حارث فرماندهی داد و برای او فرمانی نوشته شد و دوازده وقیه ونیم به او پاداش پرداخت شد. قیس و همراهانش که از قوم او بودند به سرزمین خود که نجران یمن بود برگشتند. پس از چهارماه، حضرت رسول رحلت فرمود.<sup>۱</sup>

### عبدالله بن عبدالمدان

نام اصلی عبدالمدان عمرو و پسر دیان است و نام اصلی دیان یزید و پسر قطن بن زیاد بن حارث بن مالک بن ربیعة بن کعب بن حارث بن کعب و از قبیله مذحج است. عبدالله هم همراه نمایندگان قبیله خویش بود که با خالد بن ولید به حضور پیامبر رسید. نام او عبدالحجر بود. پیامبر (ص) از او پرسید تو کیستی؟ گفت: عبدالحجر. فرمود: تو عبدالله هستی.

### برادرش، یزید بن عبدالمدان

ابن دیان بن قطن بن زیاد بن حارث بن مالک. او هم همراه نمایندگان قبیله خود بود و مردی شریف و شاعر بود. گوید: هشام بن کلبی می گفته است که دیان در لغت همان حاکم است.

۱. بخشی از این نامه به شماره ۹۰ در مجموعه الوثائق السیاسیه، دکتر حمیدالله آمده است و به ترجمه آن، چاپ تهران ۱۳۶۵ ش، ص ۱۳۲ مراجعه فرمایید.

## یزید بن مُحجَّل

نام اصلی مُحجَّل، معاویة پسر حزن بن مُوَالَّة بن معاویة بن حارث بن مالک بن کعب بن حارث بن کعب، از قبیله مذحج است. او هم همراه نمایندگان بوده که با خالد بن ولید از نجران به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمده‌اند و خالد بن ولید ایشان را در خانه خود جا داده است. به پدرش به سبب سپیدی چهره - لکه سپیدی که بر چهره داشته است - مُحجَّل می‌گفته‌اند. مُحجَّل ریاست داشته است.

## شَداد بن عبدالله قنانی

از خاندان حارث بن کعب است. او نیز همراه نمایندگان بوده که با خالد بن ولید به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمده‌اند.

## عبدالله بن قراد

از خاندان حارث بن کعب است، و همراه نمایندگان بوده است که از نجران با خالد بن ولید آمده بودند. رسول خدا (ص) به او ده وقیه پاداش داد. او و همراهان قومه به سرزمین خود برگشتند و بیش از چهارماه آنجا نبودند که پیامبر (ص) رحلت فرمود.

## زُرْعَة ذویزن

از قبیله جَمِیر است.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن صُهبان، از زامل بن عمرو، از شهاب بن عبدالله خولانی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* زرعه ذویزن اسلام آورد و پیامبر (ص) مقرر فرمود این نامه برای او نوشته شود: «اما بعد، محمد شهادت می‌دهد که پروردگاری جز خدا وجود ندارد، و او بنده و فرستاده خدای است، و سپس

مالک بن مرارة زهاوی برای من نقل کرد که تو از نخستین افراد قبیله حمیری که اسلام آورده‌ای و با مشرکان جنگ کرده‌ای تو را مژده باد به خیر و آرزومند خیر باش.<sup>۱</sup>

## حارث و نُعَیم پسران عبدکلال و نعمان سالار ذی رُعَین

گوید محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن صهبان، از زامل بن عمرو، از شهاب بن عبدالله خولانی برای ما نقل کرد که می‌گفته است \* حارث و نُعَیم دو پسر عبدکلال و نعمان مهتر ذی رُعَین<sup>۲</sup> و قبیله‌های معافر و همدان اسلام آوردند. پیامبر (ص)، اُبتی بن کعب را فراخواند و فرمود: برای آنان بنویس، اما بعد فرستادگان شما هنگام بازگشت ما از سرزمین روم - تبوک - به مدینه پیش ما آمدند. پیام شما را رساندند و از آنچه در منطقه شماست ما را آگاه ساختند و خبر اسلام آوردن و جنگ کردن شما با مشرکان را گفتند. خداوند شما را به هدایت خویش رهنمایی فرموده است به شرط آنکه اصلاح آورید و خدا و پیامبرش را فرمان برید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از غنیمتها خمس خدا و سهم پیامبر و آنچه را مخصوص اوست جدا و پرداخت کنید. همچنین صدقاتی را که برای دیگر مؤمنان مقرر شده است شما هم پردازید.

## مالک بن مرارة زهاوی

زهاء نام شاخه‌یی از قبیله مذحج است. پیامبر (ص) نامه خود را برای پادشاهان حَمَیر همراه او فرستاده بود. هنگامی که پیامبر (ص) معاذ بن جبل را به یمن گسیل فرمود، مالک بن مرارة همراه او بود و نامه‌یی هم در باره سفارش نسبت به ایشان نوشته شد.

۱. لطفاً برای آگاهی بیشتر در باره این نامه به شماره ۱۰۸ و ۱۰۹ در وثائق مراجعه فرمایید.

۲. نام و شرح این سه قبیله در جمهرة انساب العرب ابن حزم، چاپ عبدالسلام محمد هارون دارالمعارف، مصر، ۱۳۹۱ ق آمده است.

## مالک بن عبادة

او هم از همراهان معاذ بن جبل است که رسول خدا(ص) ایشان را به یمن گسیل فرمود و نامه‌یی هم دربارهٔ سفارش نسبت به ایشان نوشته شد.

## عُقبَة بن نَمِر

او هم از فرستادگان رسول خدا(ص) است که ایشان را همراه معاذ بن جبل به یمن گسیل فرمود و نامه‌یی هم برای زرعة ذی یزن نوشته شد که او را نسبت به ایشان سفارش کرده و مقرر فرموده بود زکات را جمع کنند و به فرستادگان پیامبر(ص) پرداخت کنند.

## عبدالله بن زید

او هم از فرستادگان پیامبر(ص) است که ایشان را همراه معاذ بن جبل به یمن گسیل فرموده بود.

## زُرارة بن قیس

ابن حارث بن عداء بن حارث بن عوف بن جشم بن کعب بن قیس بن سعد بن مالک بن نخع، از قبیلهٔ مذحج است. او در گروه نمایندگان نخع بود که در نیمهٔ محرم سال یازدهم هجرت به حضور پیامبر(ص) آمدند. ایشان دو بیست مرد بودند و در خانهٔ زَمَلَة دختر حدث فرود آمدند و سپس در حالی که همگی مقرر به اسلام بودند به حضور رسول خدا آمدند. ایشان پیش از آن در یمن با معاذ بن جبل بیعت کرده بودند.

زرارة به پیامبر گفت: ای رسول خدا من در این سفر خواب شگفتی دیدم. فرمود: چه دیدی؟ گفت: در خواب چنین دیدم که ماده خرم که او را میان قبیله گذاشته‌ام بزغاله سیاهی که سیاهی او کم‌رنگ است زاییده است. پیامبر فرمود: آیا کنیزی که باردار باشد آنجا

داری؟ گفت: آری، کنیزی را آن جا گذارده‌ام که باردار است. رسول خدا فرمود: او پسر بچه‌یی که پسر خود تو است زاینده است. زراره گفت: چرا چهره‌اش به آن رنگ است؟ پیامبر فرمود: نزدیک بیا و چون نزدیک رفت رسول خدا به او فرمود آیا در بدن خود جای پیسی داری که آن را پوشیده می‌داری؟ گفت: آری و سوگند به کسی که تو را برحق برانگیخته است هیچ کس آن را نمی‌داند و هیچ کس جز تو بر آن آگاه نشده است. حضرت فرمود: این مربوط به همان پیسی است.<sup>۱</sup> زراره گفت: ای رسول خدا! نعمان بن منذر را هم در خواب دیدم که دو گوشواره و دو بازوبند و دو دست‌آورنجن بر تن دارد. فرمود: «آن پادشاهی عرب است که به بهترین زیور و روش برمی‌گردد». زراره گفت: و پیرزالی سپیدموی را دیدم که از زمین بیرون آمد. فرمود: نشان بقیه دنیا است. زراره گفت: و چنان دیدم که آتشی از زمین زبانه کشید و میان من و پسر عمر که نامش عمرو است حائل شد و آن زبانه می‌گفت: آتش آتش، بینا و کور، خودتان و اهل و امواتان را می‌خورم، خورا کم دهید. پیامبر فرمودند: فتنه‌یی است که در آخر زمان پدید خواهد آمد. زراره پرسید ای رسول خدا آن فتنه چیست؟ فرمود: مردم امام خود را می‌کشند و همچون استخوانهای سر و جمجمه که پیوسته به یکدیگر است به جان یکدیگر می‌افتند. پیامبر (ص) انگشتان یک دست را میان انگشتان دست دیگرش کرد و فرمود: در آن فتنه تبه‌کار می‌پندارد نیکوکار است، و خون مؤمن در نظر مؤمن حلال‌تر از آشامیدن آب است، اگر پسرت بمیرد تو خود گرفتار آن فتنه می‌شوی و اگر تو بمیری پسرت گرفتار آن می‌شود. زراره گفت: ای رسول خدا! دعا فرمای که من آن فتنه را در نیابم. رسول خدا عرضه داشت: پروردگارا او آن فتنه را در نیابد. گوید: زراره مرد و پسرش عمرو باقی ماند و او از کسانی بود که در کوفه عثمان را از حکومت خلع کرد.<sup>۲</sup>

۱. ظاهراً کسبه معروف زراره، ابو عمرو است که ابن اثیر در نه‌ایه ذیل کلمات سفع، حوی، شجر، دشواری‌های این حدیث را آورده است و می‌گوید در حدیث ابو عمرو نخعی این چنین است.

۲. ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰۱ نام پدر زراره را عمرو ثبت کرده است و این موضوع را بدون اینکه سخنی از عثمان در آن باشد آورده است. درست هم همین است که فتنه‌های بسیار مهم‌تر از کشته شدن عثمان بوده است و خواهد بود.

## ارطاة بن كعب

ابن شراحيل بن كعب بن سلامان بن عامر بن حارثة بن سعد بن مالك بن نخع. به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و برای او رایتی بسته شد که با همان رایت در جنگ قادسیه شرکت کرد و در همان جنگ کشته شد و برادرش دُرید بن کعب آن را بر دست گرفت و او هم کشته شد.

## وَبْنِ یَحْنَسْ

او از ایرانیان مقیم یمن بوده است. به حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد و سپس از حضور ایشان به یمن و پیش ابناء - ایرانیان - برگشت و به خانه دختران نعمان بن بُرُج - بزرگ - رفت و آنان مسلمان شدند. او به فیروز بن دیلمی پیام فرستاد و نیز به مرگبوذ که هردو مسلمان شدند. پسر مرگبوذ به نام عطاء نخستین کسی است که در شهر صنعاء قرآن را جمع کرده است. باذان هم اسلام آورد و پیام مسلمانی خویش را به رسول خدا فرستاد و این به سال دهم بود.

## فیروز بن دیلمی

او از ابناء و ایرانیانی است که خسرو آنان را همراه سیف بن ذی یزن به یمن فرستاد. آنان سپاهیان حبشه را از یمن بیرون راندند و خود بر آن سرزمین چیره شدند، و چون خبر ظهور رسول خدا به ایشان رسید، فیروز بن دیلمی به حضور پیامبر آمد و مسلمان شد و احادیثی از ایشان شنید و حدیثهایی از گفته او روایت شده است. برخی از محدثان از او به صورت فیروز بن دیلمی و برخی به صورت دیلمی نام برده‌اند که هردو یکی است و می‌بینیم که حدیث یکی است و در نام او اختلاف دارند همین‌گونه که برای تو یاد آور شدم.

محمد بن سعد گوید ابو عاصم ضحاک بن مخلد شیبانی، از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی، از دیلمی ما را خبر داد که می‌گفته است \* به



رسول خدا (ص) گفتم: ما در سرزمینی سرد زندگی می‌کنیم و با شرابی از گندم کمک می‌گیریم - گرم می‌شویم. پیامبر (ص) پرسید مست می‌کند؟ گفتم: آری. فرمود: «آن را میاشامید» و دوباره پرسیدند که مست می‌کند؟ گفتم: آری. فرمود «آن را میاشامید». گفتم: آنان از آن شراب شکیبایی ندارند. فرمود: «اگر از آن خودداری نتوانند ایشان را بکش».

محمد بن سعد می‌گوید: همین خبر را محمد بن عبید طنافسی از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی از دیلم حمیری برای ما نقل کرد.

گوید و محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة، از اسحاق بن عبدالله، از ابو وهب جیشانی، از ابو خراش، از دیلمی حمیری برای ما نقل کرد \* فیروز بن دیلمی از حضرت ختمی مرتبت حدیثی درباره قدر - سرنوشت - نقل کرده است. کنیه فیروز، ابو عبدالله بوده است.

گوید که عبدالمنعم بن ادریس می‌گوید: فرزندان او نسب به بنی ضبّه می‌رسانند و می‌گویند در دوره جاهلی گرفتار اسیری شده‌ایم.

فیروز دیلمی همراه کسانی بود که به جنگ اسود بن کعب عنسی رفتند که در یمن ادعای پیامبری کرده بود و پیامبر (ص) فرموده‌اند: «اسود را مرد نیکوکار فیروز بن دیلمی کشته است». فیروز که خدایش رحمت کند به روزگار خلافت عثمان بن عفان در یمن درگذشت.

## داذوئیه

او هم از ایرانیان و پیری سالخورده بود. به روزگار حضرت ختمی مرتبت اسلام آورد و در آن گروهی بود که اسود بن کعب عنسی را که در یمن ادعای پیامبری کرده بود کشتند. قیس بن مکشوح از اقوام اسود بن کعب می‌ترسید مدعی شد که داذوئیه او را کشته است و سپس برای به دست آوردن خشنودی آنان بر داذوئیه حمله برد و او را کشت.

ابوبکر صدیق به مهاجر بن ابی امیه نوشت که قیس بن مکشوح را در بند پیش او فرستد. او قیس را در بند کرد و فرستاد. ابوبکر به او گفت: آن مرد نیکوکار داذوئیه را کشته‌ای و تصمیم به کشتن قیس گرفت. قیس با او گفتگو کرد و سوگند خورد که چنان کاری نکرده است و گفت: ای جانشین رسول خدا مرا برای شرکت در جنگ‌هایت زنده بدار که مرا

بینش در جنگها و چاره‌سازی در فریب‌دادن دشمن فراهم است. ابوبکر او را باقی گذاشت و به عراق گسیل داشت و فرمان داد هیچ‌گونه فرماندهی به او سپرده نشود و فقط در امور جنگی با او رایزنی شود.

## نعمان

او مردی یهودی و از مردم سبا بود. به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد و سپس به سرزمین قوم خود برگشت. چون اسود بن کعب عَنَسِی از این خبر آگاه شد کس فرستاد و او را گرفت و او را پاره‌پاره کرد.

## پس از این گروه این محدثان در یمن بوده‌اند

### طبقه نخست

#### مسعود بن حکم ثقفی

او عمر بن خطاب را دیده و از او روایت کرده است.

#### سعد أغْرَج

از یاران یعلی بن مُثَنِّه است و عمر بن خطاب را دیده است.

#### عبدالرحمان بن یَئِلمانی

او از ویژگیان عمر بن خطاب — از سپاهیان ویژه عمر — بوده است. عبدالمنعم ادریس درباره او گفته است که از ایرانیان مقیم یمن بوده و در نجران زندگی می‌کرده است و به روزگار

حکومت ولید بن عبدالملک در گذشته است.

### حُجْر المَدْرِي

از قبیله همدان است. از زید بن ثابت روایت کرده است و طاووس یمانی از او روایت می‌کند.

### ضخاک بن فیروز

دیلمی. از ایرانیان است و از پدر خود روایت کرده است.

### ابوالاشعث صنعانی

نام و نسب او چنین است: شراحیل بن شرحبیل بن کُلیب بن اُدّة و از ابناء - ایرانیان و اشخاص غیر عرب - است که در پایان زندگی در دمشق ساکن شده است و شامی‌ها از او روایت کرده‌اند. او در گذشته دور و به روزگار معاویه بن ابی سفیان در گذشته است.

### حَنَس بن عبدالله صنعانی

او هم از ابناء است که سپس از یمن کوچ کرده و به مصر رفته است. مصری‌ها از او روایت کرده‌اند و او آن‌جا در گذشته است.

### شهاب بن عبدالله خولانی

### وهب ذماری

در منطقه ذمار که نام یکی از بیلاق‌های یمن است سکونت داشته است. او کتابهای اهل کتاب را خوانده بوده است.

## طبقه دوم

### طاووس بن کیسان

گوید سفیان بن عیینة، از ابن ابی نجیح، و ولید بن عقیبة از حمزه زیات، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر دادند که \* کنیه طاووس، ابو عبدالرحمان بوده است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که \* طاووس برده آزاد کرده و وابسته بحیر بن ريسان حمیری بوده و در جند ساکن بوده است. فضل بن دکین و جز او گفته اند که او وابسته همدان بوده است.

عبدالمنعم بن ادریس می گوید: طاووس وابسته ابن هود همدانی بوده است. پدر طاووس ایرانی است ولی از ابناء نبوده است و در جند می زیسته و با افراد خاندان هود دوستی داشته است.

گوید عفان بن مسلم و احمد بن عبدالله بن یونس هردو، از گفته محمد بن طلحة، از حمید بن وهب قرشی، از فرزندان طاووس ما را خبر دادند که \* طاووس با رنگ زرد خضاب می بسته است.

گوید سلیمان بن حرب، از جریر بن خازم ما را خبر داد که می گفته است \* طاووس را دیدم که با حنای بسیار سرخ خضاب بسته بود.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته حنظله ما را خبر داد که می گفته است \* خودم طاووس را دیدم که سر و ریش خویش را با حنا خضاب می بست.

گوید فضل بن دکین، از گفته فطر ما را خبر داد که می گفته است \* طاووس را دیدم که موهای خود را با حنا رنگ می کرد.

گوید فضل بن دکین، از گفته فطر ما را خبر داد که می گفته است \* طاووس را چنان دیدم که بسیار چارقدر سر می بست. گوید به فطر گفتم: این کار را بسیار انجام می داد؟ گفت: آری.

گوید عبیدالله بن موسی، از هانی بن ایوب جعفی ما را خبر داد که می گفته است \* طاووس همواره بر سر خود چارقدر می پوشید و آن را کنار نمی گذاشت.

گوید همین عبیدالله بن موسی، از خارجه بن مصعب ما را خبر داد و گفت \* طاووس مقنعه می پوشید و چون شب فرا می رسید آن را از سر برمی داشت - سر خود را برهنه می کرد.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته یونس بن حارث ما را خبر داد که می گفته است \* طاووس را دیدم که با داشتن چارقد نماز گزارد.

گوید حفص بن غیاث، از گفته لیث ما را خبر داد که \* طاووس پوشیدن جامه های نازک و بازرگانی آن را خوش نمی داشت.<sup>۱</sup>

گوید یحیی بن عباد، از گفته عماره بن زاذان ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن طاووس دو جامه رنگ شده با گِل سرخ دیدم.

گوید ابوقطن عمرو بن هیشم، از ابوالاشهب ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن طاووس درحالی که مُحرم بود دو جامه دیدم که با گِل سرخ رنگ شده بود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از معمر، از گفته پسر طاووس، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* خوش نمی دارد عمامه ببندد و چیزی از آن را زیر چانه خود قرار ندهد.

گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از گفته مُسلم ما را خبر داد که می گفته است شنیدم که \* ایوب سختیانی از عبدالله پسر طاووس می پرسید پدرت در سفر چه جامه یی می پوشید؟ گفت: دو پیراهن بر تن می کرد و زیر آن دو ازار نمی پوشید.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از یعقوب بن قیس ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن طاووس درحالی که مُحرم بود دو جامه رنگ کرده با گِل سرخ دیدم.<sup>۲</sup>

گوید معن بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی بکر مُلیکی ما را خبر داد که می گفته است \* میان چشمهای طاووس نشان سجده دیدم.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از اسماعیل بن مُسلم ما را خبر داد که می گفته است

۱. کلمه یی که در متن است ساپری است که به گفته ابن اثیر در النهایه به معنی پارچه نازکی است که زیر آن دیده شود و منسوب به شاپور است.

۲. می بینید که همین روایت با اسناد دیگری در چند سطر پیش آمده بود. جای اندوه است که در کتابی چون طبقات درباره بزرگانی چون طاووس به نقل رنگ نو و جامه آن هم مکرر و ملال آور پرداخته شود و از مکرمات های اخلاقی آن چنان که باید و شاید سخن به میان نیاید. لابد این هم نوعی از تهاجم فرهنگی آن روزگار بوده است.

\* پیش حسن بصری از طاووس سخن رفت. گفت: طاووس طاووس! آیا خانواده‌اش نمی‌توانستند بر او نامی دیگر و بهتر از این بگذارند؟

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از ابن مبارک، از معمر، از گفته یکی از پسران طاووس، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* هرگاه نامه‌ها پیش او جمع می‌شده دستور می‌داده است بسوزانند.

گوید قبیصة بن عقیبه، از گفته سفیان، از حبيب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* طاووس مرا گفت: چون حدیثی را برای تو گفتم و درستی آن را برای تو ثابت کردم هرگز از دیگری در آن باره مپرس.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابو شهاب، از حمید طویل، از خود طاووس ما را خبر داد که \* او از یمن برای حج می‌آمده است و هنگامی می‌رسیده است که مردم در عرفات بودند و او پیش از آمدن به مکه اعمال خود را از عرفات آغاز می‌کرد.

گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از گفته مسلم بن خالد ما را خبر داد که می‌گفته است، از عبدالکریم بن ابی المخارق شنیدم که می‌گفت \* طاووس به ما گفت: هرگاه در حال طواف هستم چیزی از من مپرسید که بدون تردید طواف چون نماز است.

گوید حجاج بن محمد، از ابن جریج ما را خبر داد که می‌گفته است پسر طاووس از گفته پدرش برای من نقل کرد که \* خوش نمی‌داشته است انسان - از مردم - چیزی را با سوگند دادن به آبروی خداوند مسألت کند.

گوید حجاج بن محمد، از ابن جریج، از علی بن ابی حمید، از طاووس ما را خبر داد که \* او به روز عید فطر و قربان به کنیزان سیاه و غیر سیاه خود فرمان می‌داده است دستها و پاهای خود را خضاب ببندند و می‌گفته است عید است.

گوید محمد بن حمید عبدی، از حنظلة ما را خبر داد که می‌گفته است \* همراه طاووس راه می‌رفتم کنار سردمی رسید که قرآن می‌فروختند. انا لله و انا الیه راجعون بر زبان آورد.

گوید قبیصة بن عقیبه، از گفته سفیان، از محمد بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است \* از جمله دعاهای طاووس این بود که پروردگارا مرا از مال و فرزند محروم دار و ایمان و عمل نصیب من فرمای.

گوید علاء بن عبدالجبار عطار، از محمد بن مسلم، از عمرو بن دینار، از طاووس ما را

خبر داد که می‌گفته است: «دوستی بدتر از توانگر و دولتمرد نمی‌شناسم.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن خالد سکری، از یحیی بن سلیم طائفی، از زمعه بن صالح ما را خبر داد که می‌گفته از عبدالله پسر طاووس شنیده است که می‌گفته است از طاووس شنیدم که می‌گفت: «هرگاه شخص یهودی یا مسیحی بر تو سلام داد به او پاسخ بده که علاک السلم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از مندل، از زمعه بن صالح، از سلمه بن وهرام ما را خبر داد که می‌گفته است: «دزدی را از کنار طاووس می‌بردند دیناری برای کفاره او پرداخت و او را رها کرد.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از لیث ما را خبر داد که طاووس به نقل از ابن عباس می‌گفت که: «طلاق خُلَع طلاق صحیحی است. سعید بن جبیر این را نادرست دانست. طاووس او را دید و گفت: من پیش از آنکه تو متولد شده باشی قرآن خوانده‌ام و آن را به هنگامی شنیده‌ام که جویدن ترید تو را سرگرم می‌داشته است.<sup>۱</sup>

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از معمر، از پسر طاووس ما را خبر داد که پدرش می‌گفته است: «از برادران عراقی خود شگفت‌زده می‌شوم که حجاج را مؤمن می‌نامند. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از لیث، از طاووس ما را خبر داد که می‌گفته است: «آنچه می‌آموزی برای خود بیاموز که امانت از میان مردم رخت بر بسته است. گوید: طاووس حرف حرف حدیث را می‌شمرد.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از سعید بن ابی صدقه ما را خبر داد که می‌گفته است: «قیس بن سعد به ما گفت: منزلت طاووس میان ما همچون منزلت ابن سیرین میان شماست.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: «مردی درباره چیزی از طاووس پرسید. پاسخ داد می‌خواهی برگردنم ریسمان افکنند و دوره بگردانند.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که: «مردی درباره مسأله‌یی از طاووس پرسید. طاووس او را از خود راند. آن مرد گفت: ای ابو عبدالرحمان!

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که طلاق خُلَع با بخشیدن مالی یا بخشی از مهریه به زوج صورت می‌گیرد و شوهر حق رجوع ندارد. از لحاظ لغوی ابن اثیر و ابن منظور در نهایه و لسان‌العرب در این باره بحث کرده‌اند.

من برادر توام. گفت: مگر تو غیر از دیگر مسلمانانی.

گوید فضل بن دکین و قبیصة بن عقبه هردو، از سفیان، از ابوامیه از داود بن شاپور ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* مردی به طاووس گفت: برای ما دعا کن. گفت: اینک برای آن نیت قربت نمی‌یابم.

گوید رَوح بن عبادة، از ابن جریج، از ابراهیم بن میسرة ما را خبر داد که می‌گفته است: \* محمد بن یوسف، طاووس را بر جمع کردن زکات گماشت. ابراهیم می‌گفته است: پس از آن از طاووس پرسیدم چه کردی؟ گفت: به مردی که می‌بایست زکات بدهد می‌گفتیم از آنچه خدایت داده است زکات پرداز، خدایت رحمت کناد. اگر می‌داد می‌گرفتیم و اگر پشت می‌کرد به او نمی‌گفتیم جلو بیا.

گوید فضل بن دکین، از ابواسحاق صنعانی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* بامداد سردی طاووس و وهب بن منبه پیش محمد بن یوسف<sup>۱</sup> برادر حجاج که حاکم ما بود رفتند. گوید طاووس بر صندلی نشست. محمد بن یوسف خطاب به غلام خود گفت: زود این طیلسان را - از دوش من - بردار و بر دوش ابو عبدالرحمان بینداز. طیلسان را بر دوش او افکندند. طاووس آن قدر شانه‌های خود را تکان داد تا آن را از دوش خود بر زمین افکند. محمد بن یوسف خشم گرفت. پس از آن وهب بن منبه به طاووس گفت: به خدا سوگند نیازی نبود که او را نسبت به ما خشمگین کنی. چه خوب بود طیلسان را می‌پذیرفتی و می‌فروختی و بهای آن را به درویشان می‌دادی. طاووس گفت: آری اگر سپس گفته نمی‌شد که طاووس آن را پذیرفت، آن کار را می‌کردم. وانگهی اگر خریدار آنچه را که من با آن انجام می‌دادم انجام نمی‌داد چه می‌کردم.

گوید فضل بن دکین، از ابراهیم بن نافع، از عمران بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عطاء در مواردی آنچه را که طاووس گفته بود می‌گفت. یکبار به او گفتم: ای ابو محمد این سخن را از چه کسی نقل می‌کنی. گفت: از شخص مورد اعتماد طاووس.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از ابو عوانه، از ابویشر ما را خبر داد که: \* طاووس به گروهی از جوانان قریش که بر کعبه طواف می‌کردند گفت: شما اینک لباسهایی می‌پوشید که پدران شما نمی‌پوشیدند و به گونه‌ی راه می‌روید که رقاصان و بازیگران هم خوش

۱. در گذشته به سال ۹۱ هجری و از امیران ستمگر که از سوی برادرش حجاج امیر صنعاء و جند بوده و در همان مقام مرده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۱۸، ص ۲۰ مراجعه فرمایید.



نمی‌دارند چنان راه بروند.

گوید فضل بن دکین، از مسعر، از عبدالملک ما را خبر داد که می‌گفته است \* طاووس به حج قران می‌آمد. بدین سبب به مکه نمی‌آمد و نخست به عرفات می‌رفت. گوید عارم بن فضل، از حمّاد بن زید، از حمّید بن طرخان، از عبدالله پسر طاووس ما را خبر داد که می‌گفته است \* مسیر ما از یمن تا مکه هرگاه همراه پدرم بودیم یک ماه بود. و چون برمی‌گشتیم راه را به دوماه می‌پیمود. به او گفتیم: چرا این چنین حرکت می‌کنی؟ گفت: مرا خبر رسیده است که تا مرد از سفر حج به خانه‌اش نرسیده همواره در راه خداست. گوید عفان بن مسلم، از عبدالواحد بن زیاد، از لیث ما را خبر داد که می‌گفته است \* در بیماری مرگ طاووس او را دیدم که در بستر خود ایستاده نماز می‌گزارد و بر همان سجده می‌کرد.

گوید محمد بن عمر واقدی، از سیف بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است \* طاووس در شهر مکه یک روز پیش از ترویبه<sup>۱</sup> به سال یکصد و شش هجری درگذشت. هشام بن عبدالملک که در آن سال به حج آمده بود و خلیفه بود بر پیکر طاووس نماز گزارد. طاووس به هنگام مرگ نود و چندسال داشت.<sup>۲</sup>

## وَهَبُ بْنُ مَنبَه

از ابناء و کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است.

گوید اسماعیل بن عبدالکریم بن معقل بن منبه صنعانی، از ولید بن مُسَلِّم، از مروان بن سالم دمشقی، از احوص بن حکیم، از خالد بن معدان، از عبادة بن صامت ما را خبر داد که می‌گفته است \* از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «میان امت من دو مرد خواهند بود

۱. ترویبه، به معنی آب برداشتن است که به روز هشتم ذیحجه انجام می‌شده است و حاجیان از مکه به منی آب می‌برده‌اند که آنجا آب نبوده است. به لسان العرب ذیل «روی» مراجعه شود.

۲. طاووس را شیخ طوسی در رجال، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ق، ص ۹۴ از اصحاب حضرت سجاد علیه السلام دانسته است. در جامع الرواة اردبیلی هم به نقل از میرزا محمد استرآبادی از راویان شیعه شمرده شده است. مرحوم امین در اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۵، چاپ جدید در بیروت، با عنوان طاووس بن کیسان خولانی همدانی شرح حالی از او آورده است. برخی از مکارم اخلاقی و شهادت او را می‌توان در محدث قمی، الکُنُی واللقاب، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ ق، ص ۴۰۰ ملاحظه کرد.